

زیبایی آفرینش



امام خمینی (ره)

امام خمینی در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در خمین به دنیا آمد. مقدمات علوم را در زادگاه خود آموخت و علوم اسلامی را نزد استادانی چون حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی فرا گرفت. امام در سال ۱۳۴۱ مبارزه خود را در مقابل شاه و بیگانگان آغاز کرد. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر و زندانی شد و سپس به ترکیه و نجف تبعید گردید. ایشان تا سال ۱۳۵۷ در حوزه علمیه نجف به تدریس و تألیف کتاب و مبارزه با شاه و کشورهای استعمارگر پرداخت. در همین سال، انقلاب اسلامی با رهبری ایشان به پیروزی رسید. امام خمینی (ره) در شب چهاردهم خردادماه ۱۳۶۸ درگذشت.

دیده‌ای نیست نیندرخ زیبای تورا

نیست کوشی که همی نشود آوای تورا

دیده: چشم / رخ: صورت، رو / همی نشنود: نمی شنود / آوا: صدا

امکان ندارد که چشمی تو را نبیند و گوش صدای تو را نشنود (همه، وجود خداوند را درک می کنند).

دیده و گوش و رخ ← تناسب / دیده و گوش ← مجازاً (انسان‌ها)

دیده ← نهاد / نیست ← فعل غیراسنادی (به معنای وجود نداشتن) / رخ ← مفعول / گوش ← نهاد / آوا ← مفعول /

زیبا ← زیب (بن مضارع زیباییدن به معنی آرایش کردن) + ا ← مشتق

لغت

معنی

آرایه

دستور

ستودن نداند کس او را چو هست میان بندگی را بپایدت بست



ستودن: ستایش کردن / چو: چگونه / بپایدت: بر تو لازم است / میان: کمر / میان بستن: آماده شدن برای کاری
هیچ کس نمی‌تواند خداوند را آن‌گونه که شایسته اوست ستایش کند، پس بر تو لازم است به اطاعت از او همت گماری و در بندگی او تلاش کنی.

تلمیح ← مصراع اول: ما عبدناک حق عبادتک (تو را آن‌گونه که شایسته بود عبادت نکردیم) / میان بستن ← کنایه از آماده شدن برای کاری
میان بندگی ← اضافه اقترانی (میان به نشانه بندگی) / نداند و نمی‌داند ← مضارع اخباری / ستودن ← مفعول / «را» در مصراع دوم ←
فک اضافه (بست میان بندگی) / بست = بستن: مصدر مرخم / ستودن = ستود (بن ماضی) + ن ← مشتق / بندگی = بنده + ی ←
مشتق / «گ» در بندگی ← میانجی / بیت ۳ جمله دارد ← (۱- ستودن نداند کس او را ۲- چو هست ۳- میان بندگی را بپایدت بست)

لغت

معنی

آرایه

دستور

تیزهوشان



اضافه اقترانی

اگر در یک ترکیب اضافه (مضاف و مضاف‌الیه) بتوانیم بین مضاف و مضاف‌الیه از عباراتی مانند به نشانه، به منظور، از روی، از نظر و ... استفاده کنیم، آن ترکیب اضافه را اضافه اقترانی می‌گویند. مانند: دست ادب، سر ارادت و ... (دست به نشانه ادب دراز می‌کنیم و ...)

مصدر مرخم

مصدری که «ن» مصدری از انتهای آن حذف شده باشد مصدر مرخم است. شکل آن مانند فعل گذشته ساده برای سوم شخص مفرد است. مانند خورد، رفت، ...

توانا بود هر که دانا بود ز دانش، دل پیر، برنا بود

فردوسی، شاهنامه



لغت: برنا: جوان

معنی: توانایی در دانایی است و از دانش است که دل پیر، شاداب و جوان می‌ماند.

لغت

معنی

دستور

فردوسی ← مشتق (فردوس + ی نسبت)

شاهنامه ← مرکب (شاه + نامه)

ساختمان واژه

خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی دو رهنمای



نام: شهرت، آوازه، اعتبار / جای: قدر و منزلت، مکان
 خداوندی که صاحب اسما و صفات و آفریننده مکان و هستی است و روزی دهنده موجودات و هدایت کننده آنها است.
 تلمیح ← مالک الملک، رزاق، هادی
 روزی ده ← مشتق - مرکب (روز + ی + ده (بن مضارع از مصدر دادن)) / رهنمای ← مرکب (ره (مخفف راه) + نما (بن مضارع از مصدر نمایاندن)) / روزی ده و رهنما ← صفت خداوند / نام و جای ← مضاف الیه / روزی ده ← صفت فاعلی مرخم (روزی دهنده) / رهنما ← صفت فاعلی مرکب مرخم (در اصل رهنماینده بوده)

لغت

معنی

آرایه

دستور

خداوند کیوان و گردان سپهر فروزنده ماه و ناهید و مهر



کیوان: زحل / گردان: چرخنده، دوار / سپهر: آسمان، فلک، چرخ / فروزنده: تابان، خروشان / ناهید: سیاره زهره / مهر: خورشید
 خداوندی که افلاک و آسمان در حال حرکت را آفرید و اوست که به ماه و ستارگان و خورشید، نور و روشنایی بخشیده.
 تلمیح ← خالق السموات و الارض، الله نور السموات و الارض / کیوان و سپهر و ماه و ناهید و مهر ← تناسب (مراعات نظیر) / کیوان
 ← مجاز از تمام کرات آسمانی / ماه و ناهید و مهر ← مجاز از تمام ستارگان درخشان
 گردان سپهر ← ترکیب وصفی مقلوب (سپهر گردان) / گردان ← صفت فاعلی / فروزنده ← صفت فاعلی / کیوان ← مضاف الیه خداوند
 / سپهر ← معطوف به کیوان / ماه ← مضاف الیه فروزنده / ناهید و مهر ← معطوف به ماه / گردان = گرد (بن مضارع از مصدر گشتن) +
 ان ← مشتق / فروزنده = فروز (بن مضارع از مصدر افروختن) + نده ← مشتق

لغت

معنی

آرایه

دستور

تیزهوشان



تناسب (مراعات نظیر)

هرگاه شاعر یا نویسنده در شعر یا نوشته خود مجموعه‌ای از کلمات را بیاورد که با یکدیگر مرتبط و هماهنگ باشند، آرایه مراعات نظیر یا تناسب را به کار برده است. در واقع مراعات نظیر، آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه است که با هم متناسب‌اند.

مثال:

- ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
- ناگهان مصطفی با لباس تازه و جوراب و کراوات ابریشمی ممتاز و پوتین جیر براق، خرامان چون طاووسی مست وارد شد.
 - من نماز را وقتی می‌خوانم که اذان را باد گفته باشد، سر گلدسته سرو / من نماز را پی تکبیرة الاحرام علف می‌خوانم / پی قدقامت موج
 - حسنگ پیدا آمد، بی‌بند، جبهه‌ای داشت حبری رنگ و دُرّاعه و ردایی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده و موزه (نوعی کفش) میکائیلی

بینی، مرنجان دو بیننده را

بینندگان، آفریننده را



- لغت
- معنی
- آرایه
- دستور

بیننده: چشم، کسی که می بیند، در شعر فردوسی مقصود از بینندگان، دو چشم یا چشمان است.
 با چشمانت نمی توانی خدا را بینی، پس بیهوده دو چشمت را زحمت نده.
 تلمیح ← لا تدركه الابصار (چشم ها او را نمی بینند) / بیننده ← استعاره و تشخیص (ویژگی رنجیده شدن که مربوط به انسان است به چشم نسبت داده شده است).
 مرنجان دو بیننده را ← شیوه بلاغی [ارکان جمله جابه جا شده است] / آفریننده ← مفعول / دو ← صفت شمارشی برای بیننده / بیننده ← مفعول / بیننده و آفریننده ← صفت فاعلی / بیننده = بین (بن مضارع از مصدر دیدن) + نده ← مشتق / آفریننده = آفرین (بن مضارع از مصدر آفریدن) + نده ← مشتق / نبینی ← نمی بینی (مضارع اخباری) / مرنجان ← فعل نهی / «ان» در مرنجان ← گذرا ساز / حرف اضافه (به) به جای «با» به کار رفته است / به بینندگان ← متمم قیدی / بیت ۲ جمله است (۱- به بینندگان آفریننده را نبینی ۲- مرنجان دو بیننده را)

تیزهوشان



انواع متمم

متمم فعلی: بعضی فعل ها حرف اضافه اختصاصی دارند. به متممی که با آن حرف اضافه بیاید، متمم فعلی گویند.
 مثال هایی از افعال دارای متمم عبارتند از ← باختن به، بردن (برنده شدن) از، رنجیدن از، جنگیدن با، ...
مثال: خورشید لبخندش را از تو وام می گیرد (متمم فعلی)
متمم اسمی: بعضی اسم ها حرف اضافه مخصوص دارند. به متممی که با آن حرف اضافه بیاید، متمم اسمی گویند.
 مثال هایی از اسامی دارای متمم عبارتند از ← مصاحبه با، علاقه به، نفرت از، تسلط بر، آگاهی از، ...
مثال: آشنایی با غزل سعدی برای من مهم ترین اتفاق بود (متمم اسمی)
متمم قیدی: متممی را که نه فعلی باشد و نه اسمی متمم قیدی گویند.
مثال: فریدون از خانه به مدرسه رفت.

نیابد بدو نیز، اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه



- لغت
- معنی
- آرایه
- دستور

نیابد: پیدا نمی کند / نام: اثر، نشان، شهرت / جایگاه: قدر و منزلت
 عقل و اندیشه آدمی نمی تواند خدا را (آن طور که هست) بشناسد؛ چرا که او برتر و والاتر از آن است که بتوان نام و صفت و مقامی را به او نسبت داد (خداوند از هر جایگاهی که برای او تصور کنیم والاتر است و از هر صفتی که به او نسبت دهیم بزرگ تر).
 تلمیح ← ان الله لا یوصف و لایدرك (خدا در وصف و درک نمی آید) / تلمیح ← ما عرفناک حق معرفتک / اندیشه ← تشخیص / اندیشه ← استعاره
 مصراع اول شیوه بلاغی دارد [ارکان جمله جابه جا شده است. مرتب شده مصراع اول چنین است: اندیشه نیز بدو راه نیابد] / بدو = به او (۲ واژه) / مصراع دوم حذف فعل «است» به قرینه معنوی / بیت ۲ جمله دارد / راه یافتن ← فعل مرکب / راه نیابد ← راه نمی یابد (مضارع اخباری) / برتر = بر (والا) + تر ← ساده [تر، ساختمان واژه را تغییر نمی دهد] / جایگاه = جای + گاه ← مشتق (در کلماتی مانند سحرگاه، دانشگاه و... «گاه» پسوند زمان یا مکان است و پسوند به حساب می آید) / نام و جایگاه ← متمم اسمی برای «برتر» / برتر ← مسند

به نام خداوند جان و خرد

تاریخ ادبیات



فردوسی

فردوسی در روستای باژ، واقع در منطقه توس خراسان به دنیا آمد. از نجیب‌زادگان و دهقانان توس بود. مردی شیعه مذهب بود و دلبستگی‌اش به میراث قومی و فرهنگی ایران کهن مانع از ارادت خالصانه او به خاندان پیامبر (ص) نشد. فردوسی ۲۵ یا ۳۰ سال برای سرودن شاهنامه کوشش کرد و در حالی که نزدیک به ۸۰ سال داشت، به سال (۴۱۱ هـ. ق) درگذشت و در توس به خاک سپرده شد. فردوسی در پاسداشت زبان فارسی نقش بسیار برجسته‌ای دارد.

به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه برنگذرد



خرد: عقل / برتر: والاتر، بالاتر، بهتر / اندیشه: فکر، عقل / برگزیدن: طی شدن، سپری شدن
 با نام خداوندی آغاز می‌کنم که دو نعمت عقل و جان را به انسان داده؛ زیرا فکر و اندیشه آدمی نمی‌تواند از این فراتر برود.
 تلمیح ← ما عرفناک حق معرفتک (تو را آن‌گونه که شایسته است شناختیم) / جان و خرد و اندیشه ← تناسب (مراعات نظیر)
 در مصراع اول حذف فعل «آغاز می‌کنم» به قرینه معنوی صورت گرفته است / کزین = که از این (۳ واژه) / مصراع دوم دارای شیوه بلاغی است [شیوه بلاغی: بر هم زدن ترتیب صحیح اجزای جمله است که باعث تأثیرگذاری بیش‌تر نوشته می‌شود] / بیت ۲ جمله دارد / خداوند
 ← ساده / برتر = بر (بالا، والا) + تر ← ساده [نکته: پسوندهای «تر» و «ترین» مشتق‌ساز نیستند] / اندیشه = اندیش (بن مضارع از مصدر اندیشیدن) + ه ← مشتق / خداوند ← مضاف‌الیه نام / جان ← مضاف‌الیه خداوند / خرد ← معطوف به جان

لغت

معنی

آرایه

دستور

تیزهوشان



شیوه بلاغی

اگر نهاد در اول جمله بیاید و فعل در آخر آن، شیوه عادی است؛ اما اگر چیزی قبل از نهاد یا بعد از فعل بیاید به آن شیوه بلاغی گویند. به‌طور کلی جابه‌جا شدن ارکان جمله را شیوه بلاغی گویند.

مثال:

- شیوه عادی: آفرینش همه تنبیه خداوند دل است.
 نهاد فعل
- شیوه بلاغی: دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
 فعل فعل

ستایش



سنایی غزنوی

ابوالمجد مجذوبین آدم شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم است. در آغاز، شاعری مدّاح بود؛ ولی تغییر حال داد و به عرفان روی آورد. وی دوستدار آل علی (ع) بود. از آثار او می‌توان به «حدیقة الحقیقه»، «سیرالعباد الی المعاد» و «کارنامه بلخ» اشاره کرد.

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

نروم جز به همان ره که تو ام راه نمایی

ملک: پادشاه / ذکر: یاد

لغت

خدایا تو را ستایش می‌کنم زیرا تو پاکی و خدای منی. جز به همان راه که تو به من نشان می‌دهی نمی‌روم. (جز به راهی که تو راهنمایم باشی، نمی‌روم)

معنی

تو ام راهنمایی ← ایهام (معنای اول: تو راه را به من نشان می‌دهی - معنای دوم: تو راهنمای من هستی)

آرایه

ملکا ← منادا (ا ← حرف ندا) ← یک جمله / پاک و خدا ← مسند / جز ← حرف اضافه / همان ← صفت اشاره / تو ← نهاد / ام ← در معنای اول: متمم (تو به من راه را نشان می‌دهی)، در معنای دوم: مضاف‌الیه (تو راهنمای من هستی) / در معنای اول: راه ← مفعول و نمایی ← فعل / در معنای دوم: راهنما ← مسند / «ی» ← فعل /

دستور

کل بیت ← ۶ جمله (۱- ملکا ۲- ذکر تو گویم ۳- تو پاکی ۴- خدایی ۵- نروم جز به همان ره

۶- تو ام راهنمایی)